



# ادبیات حماسی

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش  
کار گاه متن پژوهی  
گنج حکمت: به جوانمردی کوش  
درس سیزدهم: خوان هشتم  
کار گاه متن پژوهی  
شعرخوانی: ای میهن!

# درس یازدهم

## خوان هشتم

نماد ظلم وستم

شبه جمله

... یادم آمد، هان،

مجازاز زمستان ونمادحاکمیت ظلم واختناق / و کل جمله ک از اینکه در جامعه ظلم وستم فراوانی حاکم بود

داشتم می گفتم، آن شب نیز

تشخیص

سورت سرمای دی پیدادها می کرد. حاکم بود

پیدادکردن سرما=ک از سرمای بسیارشدید

تکرار برای تاکیدهم برای ظلم وهم برای سرما و چه سرمای، چه سرمای! چه ظلم وستم بیش از حدی

کولاک، بوران باذبرف و سوز وحشتناک اشاره به ظلم وستم حاکم در جامعه

حرف ربط هم پایه ساز ولیکن **لیک**، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتیم جایی

ایهام(سرمای هوا-صمیمی نبودن)

نماد جامعه ظلم زده گرچه بیرون تیره بود و سرد، هم چون ترس، تشبیه

ایهام(گرمای هوا- صمیمی) قهوه خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم ... تشبیه

همگنان را خون گرمی بود. ک از مهربان و صمیمی همه

قهوه خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام، ک از گیرا، نافذ

کانون گرمی=ترکیب اضافی) راستی کانون گرمی بود. حقیقتا محلی پرازصمیمیت بود

مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم حس آمیزی وک ازسخنان گرم، صمیمی و موثر

اشفاق آن سکوتش ساکت و گیرا سکوتش هم موثر و سنگین بود

حس آمیزی ومجاز از سخن و دَمَش، چونان حدیث آشنایش گرم - داستانهای شاهنامه

راه می رفت و سخن می گفت.

چوب دستی منتشا مانند در دستش، عصا

مست شور و گرم گفتن بود. ک از مشغول تشبیه

صحنه میدانک خود را ک تصغیر

تضاد تند و گاه آرام می پیمود.

همگنان خاموش، ساکت مانند

گرد بر گردش، به کردار صدف برگرد مروارید، تشبیه

پای تا سرگوش

ک از دقت کردن

# فرزانه جعفری - بنت الهدی - مسجد سلیمان

## جناس

– «هفت خوان را زاد سرو مرو» از راویان اخبار رستم  
یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد،  
آن هراتی هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد؛  
خوان هشتم را

آرایه تکرار / من روایت می کنم اکنون، ...  
نقش تبعی (تکرار) مهدی اخوان ثالث  
من که نامم ماث ...  
برای تاکید

همچنان می رفت و می آمد. ماضی استمراری

نشانه تاکید همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد مراعات نظیر = قدم، می رفت، می آمد

م به «قسه است این، قسه؛ آری قسه درد است شبه جمله

شعر نیست؛ شعری نیست که تنها ظاهری زیبا داشته باشد.

(۱) این عیار مهر و کین مرد و نامرد است تضاد / لف و نشر (مهر = لف ۱، کین = لف ۲، مرد = نشر ۱، نامرد = نشر ۲)

بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست تنها شعر خوب و زیبا اما بی محتوا نیست (هم زیباست و هم محتوا دارد)

واج (چ) هیچ – هم چون پوچ – عالی نیست تنها شعر زیبا و بی محتوا نیست

(۲) این گلیم تیره بختی هاست ← (مفهوم = ارزشمندی شعر متعدد)

خیس خون داغ سهراب و سیاوش ها، ایهام (گرم - عزا) تلمیح

روکش تابوت تختی هاست...» تلمیح / (مفهوم = شعر ملی است)

اندکی استاد و خامش ماند

پس هماوای خروش خشم، با فریادی خشمگین و صدای لرزان ولحنی با افتخار و دردناک خواند

مراعات نظیر با صدایی مرعش، لحنی رجزمانند و دردآلود، با افتخار

خواند:

آه، استعاره از رستم مجاز از مردم ایران

دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایران شهر،

شیرمرد عرصه ناوردهای هول، پهنه جنگ ترس

پور زال زر، جهان پهلوی، پهلوان جهان سفیدمو

آن خداوند و سوار رخش بی مانند، اسب رستم (به معنی درخشان) صاحب

(۱) این داستانها ملاک و معیاری برای سنجش دوستی ها و دشمنی ها و مردانگی ها و نامردی هاست (مهر = دوستی / کین = دشمنی)

(۲) این = مشبه، گلیم تیره بختی = مشبه به / گلیم تیره بختی = اضافه تشبیهی / تیره بختی = ک از بدبختی (معنی = داستان های شاهنامه بیانگر تیره روزی ها و بدبختی های ملت ایران است. این داستان ها بیانگر شجاعت ها، پهلوانی ها و خون به ناحق ریخته ی سهراب، سیاوش و تختی هاست)



# فرزانه جعفری - بنت الهدی - مسجد سلیمان

تشبیه

آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید -  
 رستمی که هرگز لبخند از لبش محو نمی شد / ک از اینکه همیشه می خندید  
 گم نمی شد از لبش لبخند،  
 تضاد  
 خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان،  
 خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند  
 آری اکنون شیر ایران شهر استعاره از رستم

(۱)

تَهْمَن، گرد سَجِسْتانی  
 استعاره از رستم مجاز از پهلوان (رستم)  
 کوه کوهان، مردِ مردستان ← مجاز از کشور پهلوانان / معنی = استوارترین و جوانمردترین مردان

رستمِ دستان، رستم پسر زال دستان

در تگِ تاریکِ ژرفِ چاه پهناور،  
 عمق  
 مراعات نظیر

کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر، لف و نشر  
 تشبیه  
 چاه غدرِ ناجوانِ مردان  
 فریب، خیانت

چاه پستان، چاه بی دردان،

چاه چونانِ ژرفی و پهناش، بی شرمیش ناباور چاهی که به اندازه بی شرمی صاحب آن، وسیع و گسترده بود  
 بی شرم بودن چاه = تشخیص

و غم انگیز و شگفت آور،

تشخیص

آری اکنون تَهْمَن با رُخسِ غیرتمند،  
 سر نیزه

شمشیر و سر نیزه = مراعات نظیر

در بُنِ این چاه آبش زهرِ شمشیر و سنان، گم بود

پهلوانِ هفت خوان، اکنون

ک از در اختیار خود تشخیص و استعاره  
 طعمه دام و دهانِ خوانِ هشتم بود  
 نبودن

و می اندیشید

که نبایستی بگوید، هیچ

بس که بی شرمانه و پست است این تزویر. ریاکاری (منظور کندن چاه)

مراعات نظیر

چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ ... تا چیزی نبیند

بعد چندی که گشودش چشم

رخس خود را دید

بس که خونس رفته بود از تن،

بس که زهر زخم ها کاریش

فارسى ۳

(۱) تَهْمَن = قوی هیکل، گرد = پهلوان، سَجِسْتانی = سپستانی (پهلوان قوی هیکل سپستانی)

# فرزانه جعفری - بنت الهدی - مسجد سلیمان

ماضی مستمر وک از مردن

مراعات نظیر

گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خوایید / حس و هوش = مجاز از توانایی و رمق

او

از تن خود - بس بتر از رخس -

واج (ب) بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش.

رخس را می‌دید و می‌پایید. نگاه کردن و مراقبت کردن

رخس، آن طاق <sup>فرد</sup> عزیز، آن تای بی‌همتا تک، یگانه

اشتقاق رخس رخشنده حس آمیزی

با هزاران یادهای روشن و زنده ... یادهای زنده = تشخیص و استعاره

ک از اندیشیدن گفت در دل: «رخس! طفلک رخس! ک تحبیب

آه!»

این نخستین بار شاید بود

استعاره از لبخند استعاره از دهان

کان کلید گنج مروارید او گم شد. ← ک از نمی‌خندید. (این اولین باری بود که رستم به خاطر مرگ رخس نمی‌خندید)

ناگهان انگار استعاره از دندان

بر لب آن چاه

شغاد سایه‌ای را دید

او شغاد، آن نابردار بود ایهام (برادر ناتنی، نابردار)

که درون چه نگه می‌کرد و می‌خندید تشبیه

و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید...

مجاز از نگاه

باز چشم او به رخس افتاد - اما ... وای! شبه جمله

دید، ک از دیدن

رخس زیبا، رخس غیرتمند تنسیق الصفات

رخس بی‌مانند،

نشانه کفرت با هزارش یادبود خوب، خوابیده است با خاطرات فراوان تلخ و شیرین مرده ست.

آن چنان که راستی گویی

آن هزاران یادبود خوب را در خواب می‌دیده است...

بعد از آن تا مدتی، تا دیر، مجاز از زمان زیاد

تا مدت زمان طولانی

# فرزانه جعفری - بنت الهدی - مسجد سلیمان

گردن و موهای گردن اسب

یال و رویش را مراعات نظیر

هی نوازش کرد، هی بویید، هی بوسید، (بیانگر رقت قلب رستم است)

رو به یال و چشم او مالید ... ناله و فریاد با صدای بلند / استعاره مکنیه / ضجه می بارید = ک از اندوه بسیار

مرد نقال از صدایش ضجه می بارید

تشبیه و نگاهش مثل خنجر بود: نگاهش مثل خنجر، تیز و نافذ بود

«و نشست آرام، یال رخس در دستش،

مشغول

جناس باز با آن آخرین اندیشه ها سرگرم

جنگ بود این یا شکار؟ آیا جناس

میزبانی بود یا تزویر؟ استفهام انکاری

قصه می گوید که بی شک می توانست او اگر می خواست

که شغاد نابردار را بدوزد - همچنان که دوخت - با تیر دوختن = ک از کشتن / دوختن با تیر و کمان = استعاره

مراعات نظیر

مکنیه

با کمان و تیر

ضمیر

بر درختی که به زبرش ایستاده بود،

ضمیر، مرجع = درخت

و بر آن بر تکیه داده بود (دوتا حرف اضافه برای یک متمم: بر = حرف اضافه / آن = متمم / بر = حرف اضافه)

و درون چه نگه می کرد چاه

تشخیص قصه می گوید:

این برایش سخت آسان بود و ساده بود پارادوکس (سخت = ابهام تضاد: ۱- بسیار ۲- دشوار که با واژه ی

آسان تضاد دارد)

همچنان که می توانست او، اگر می خواست،

ک از بلند

کان کمند شصت خم خویش بگشاید

و بیندازد به بالا، بر درختی، گیره ای، سنگی

و فراز آید بالا بیاید

ور پرسی راست، گویم راست

تشخیص قصه بی شک راست می گوید.

می توانست او، اگر می خواست؟

لیک ... منظور از ... در آخر شعر این است که رستم می توانست خود را از چاه نجات دهد و بالا

بیاید اما تقدیر و سرنوشت این بود که در عمق چاه شغاد عمرش به پایان برسد.

در حیاط کوچک پاییز در زندان، اخوان ثالث